



از کتاب «اعترافات شهوت»

اثر میشل فوکو

ترجمه‌ی نیما حیاتی مهر

ایده‌ی تاریخی «رهبر به‌مثابه‌ی چوپان»

میشل فوکو

ایده‌ی قدرتی که به عنوان قدرتِ چوپان روی گله‌اش، روی مردم به کار بسته می‌شد، بسیار پیش‌تر از مسیحیت نمایان شد. دسته‌ای از متون و آیین‌های بسیار باستانی برای اینکه قدرتِ خدایان یا پیامبران را روی مردمی که وظیفه‌ی هدایت‌شان را دارند، مطرح کنند، به چوپان و حیوانات‌اش ارجاع می‌دهند.

به نظر می‌رسد که در مصر و در میان‌رودان، مضمونِ (الهی یا اشرافی) پیشوای روحانی با اینکه تقریباً ابتدایی است، به روشنی بیان شده است. فرعون‌ها در مراسم تاج‌گذاری، نشانِ چوپان را دریافت می‌کردند. عبارتِ چوپان در لیستِ عناوینِ پادشاهانِ بابلی و آشوری نیز تصویر شده است، تا هم نشان دهد که آنان نمایندگانِ خدایان هستند و هم نشان دهد که نیاز دارند از سوی خدایان، سعادتِ گله را تضمین کنند. اما مضمونِ پیشوای روحانی در میان یهودیان، وسیع‌تر و پیچیده‌تر است. این مضمون، بخشِ بزرگی از روابطِ میان یهوه و مردمان‌اش را پوشش می‌دهد. یهوه با هدایت‌کردن مدیریت می‌کند: وقتی یهودیان از شهر خارج می‌شوند، او به عنوان رهبرِ آنان قدم برمی‌دارد و با قدرت‌اش «آنان را در چراگاهِ تقدس‌اش راهنمایی می‌کند»^۱ یهوه چوپانی در حد اعلی است. ارجاعات به چوپان، سلطنتِ داوود را سرشت‌نمایی می‌کند. به حکمرانیِ او بدین‌گونه مشروعیت داده می‌شود که مسئولیتِ گله از سوی خداوند به وی داده شده است. این مضمون همچنین نقشِ کسانی را سرشت‌نمایی می‌کند که رهبرِ مردم می‌شوند؛ خواستِ خداوند به آنان انتقال می‌یابد و آنان می‌بایست دیگران را همچون گوسفندانی هدایت کنند: «تو مردمِ مرا همچون گله‌ای که به دستِ موسی یا هارون باشد، هدایت کرده‌ای.» این مضمون همچنین وعده‌ی ظهورِ مسیح را نشان می‌زند. آن کسی که قرار است بیاید، داوودی دیگر خواهد

^۱ از کتاب «سفرِ خروج» یا «شموت»؛ ۱۳:۱۵



شد: آنکه قرار است بیاید، علیه چوپانانِ دروغینی که گله را پراکنده کرده‌اند، عمل می‌کند و پیشوای روحانیِ یکتایی خواهد بود که تعیین شده تا گله‌اش را به سوی خود برگرداند.

در عصرِ کلاسیکِ یونان، مضمونِ قدرتِ پیشوای روحانی برعکس، جایگاهی جزئی اشغال می‌کند. مسلمان حاکمان هومری به عنوان «چوپانانِ مردم» تعیین شده بودند؛ اما چیزِ بیشتری جز اثری از عنوانی باستانی نیستند. به نظر می‌رسد یونانیان بعدتر تمایلی نداشتند که رابطه‌ی میان چوپان و گوسفند را الگویی کنند برای روابطی که باید میان شهروندان و حاکمان‌شان برقرار باشند. واژه‌ی چوپان بخشی از واژگانِ سیاسیِ ايسوكراتس و دموستنس نیست. استثنائات: فیثاغورثیان استثنا هستند. برخی دلیلِ آن را تاثیراتِ اندیشه‌ی شرقی و حتی تاثیراتِ خاصِ یهودی می‌بینند؛ برخی دیگر صرفاً آن را باوری معمول می‌دانند. استثنای دیگر افلاطون در کتاب‌های «جمهوری»، «قوانین» و «دولتمرد» است. وقتی کسی می‌خواهد تعریف کند که هنرِ «اشرفی» فرماندهی شامل چه چیزی می‌شود، به این مضمون رو می‌کند: آیا پادشاه، چوپانِ انسان‌ها نیست؟ می‌دانیم که هم صحبتان در متنِ «دولتمرد» در استفاده از روشِ تقسیمِ این مضمون شکست می‌خورند. آنان شکست می‌خورند چون فعالیتِ خاصِ چوپان با گله‌اش - غذا دادن به آن، مراقبت از آن، هدایتِ آن با صدای موسیقی یا تنظیمِ جفت‌گیری‌های بارور - می‌تواند کارکردهای نانو، پزشک یا ورزشکار را تعیین کند؛ اما نمی‌تواند به طور خاص کارکردهای کسی را معین کند که قدرتی سیاسی به کار می‌بندد. بر اساس درسی که افسانه می‌دهد، مراحلِ جهان باید از هم تمیز داده شوند. زمانی که جهان روی محورِ خودش به جهتِ خاصی چرخید، هر گونه‌ی زیستی با چوپانِ روحی‌اش هدایت می‌شد. گله‌ی انسان‌ها به نوبه‌ی خود با «خود الوهیت» هدایت شد: هر آنچه در رابطه با غذا بود، برای انسان تهیه شده بود و آنان پس از مرگ به زندگی بازمی‌گشتند. تصدیقی معنادار: «از آنجا که الوهیت چوپانِ آنان بود، آنان نیازی به ساختارِ سیاسی نداشتند.» اما وقتی جهان شروع به چرخیدن در سویی دیگر کرد، خدای چوپان، انسان‌ها را رها کرد و آنان نیاز به هدایت شدن داشتند: البته آنان نیاز به انسانی چوپان نداشتند؛ بلکه نیاز به کسی داشتند که قادر باشد عناصرِ شهر را همچون نخ‌های یک پارچه به هم ببافد. او باید با استفاده از افرادِ متفاوت، توری محکم بسازد. مردِ سیاسی یک گله‌دار نیست، یک بافنده است. بدین ترتیب، افلاطون شمایلِ گله‌دار را به کلی کنار نمی‌گذارد، اما نقشِ آن را تقسیم می‌کند. او از یک طرف آن را به گذشته‌ی یک تاریخ افسانه‌ای منتسب می‌کند و از طرفِ دیگر، آن را به فعالیت‌های کمکیِ دکتر و مربیِ ورزش پیوند می‌زند. اما افلاطون زمانی که موضوعِ تحلیلِ شهرِ واقعی و نقشِ کسی مطرح است که قدرت را به کار می‌بندد، شمایلِ گله‌دار را کنار می‌گذارد. سیاست در یونان کاری چوپانی نیست.



گسترش مضامین فرهنگ هلنی و رومی نیاز بود تا پیشوای روحانی به عنوان تصویری مناسب برای ارائه دادن بالاترین شکل از قدرت نمایان شود: فیلون اسکندریه می‌گوید: «وظیفه‌ی چوپانی چنان ترفیع یافته است که نه تنها به درستی به پادشاهان، حکیمان و ارواح با خلوص کامل نسبت داده می‌شود، بلکه حتی به خدای قادر نیز منتسب است.» در ادبیات سیاسی عصر امپراتوری، برخی اوقات قدرت شهریار به چوپان تشبیه می‌شد. هدف از این کار این بود که وابستگی دوطرفه‌ای را نشان دهند که حکمران را به مردم‌اش پیوند می‌زند؛ یا جایگاه والای کسی را ارتقا دهند که بر تبعه‌هایش همچون چوپان بر حیوانات‌اش حکمرانی می‌کند.

بگذارید برای یک لحظه مکان‌ها و ترتیب‌های زمانی را کنار بگذاریم. اجازه بدهید تلاش نکنیم یاد بگیریم که شمایل چوپان چه مکان و چه معنایی در فرهنگ‌های متفاوتی که نمایان شده، داشته است. بگذارید آن را به عنوان مضمونی در نظر بگیریم که در جهان هلنی و رومی در چرخش بوده است؛ در طول عصری که مسیحیت برای اولین بار در تاریخ غرب به آن شکلی سازمانی داد. پس چه نوعی از قدرت در شمایل چوپان ارائه شده بود؟

۱- جمع کردن. قدرت او شامل رابطه‌ای می‌شود که برای توده‌ی مردم اساسی است؛ این قدرت بیشتر از آنکه روی مساحت سطح اعمال شود، روی تعداد (حتی اگر بی‌شمار باشد) به کار بسته می‌شود. دیگران عمارتی از دولت؛ یک شهر، یک قصر با بنیانی محکم می‌سازند؛ اما او جمعیتی را جمع می‌کند: «آنکه بنی اسرائیل را پراکنده کرد، آنان را جمع خواهد کرد و همچون چوپانی مراقب آنان خواهد بود.»^۲ این جمع کردن دو سازوکار عملیاتی دارد. یکی یکتا بودن است؛ چون او تنها چوپانی است که با «مقید کردن مردم» به خواست یکتایش، یگانگی گله‌ها را می‌سازد. حاکم گله‌دار تضمین می‌کند که «مردان وفادار همه با سرعتی یکسان حرکت کنند.» دوم کنشی بلاواسطه است: صدای او و ژستی که می‌آفریند، در هر لحظه، از جمعیت گله‌ای می‌آفریند: «من به آنان پیغام می‌دهم و آنان را جمع می‌کنم.»^۳ حیوانات در غیاب او چاره‌ای ندارند جز اینکه پراکنده شوند. او برخلاف بنیان‌گذار یک امپراتوری یا یک قانون‌گذار، کار خود را پس از خویش باقی نمی‌گذارد.

۲- هدایت کردن. سرشت‌نمای یک چوپان این است که مرزهایی برای یک کشور قرار ندهد و سرزمین‌های تازه تصرف نکند. محل سکونت او، راه اوست. او از دشت‌ها عبور می‌کند و مردمان را به سوی چشمه‌ها رهبری می‌کند؛ او راه‌اش را از میان بیابان می‌یابد. آمون، خدای چوپان مردم مصر، «مردم را در همه‌ی مسیرها راهنمایی

^۲ از کتاب «ارمیا»؛ تورات؛ ۳:۱۰

^۳ از کتاب «زکریا»؛ عهد عتیق؛ ۳:۸



می‌کرد.» او «پادشاهِ همه‌ی زمان‌ها را در هر کدام از کارهای عالی‌اش راهنمایی کرد.»^۴ چوپان، اربابِ بی‌یلاق و قشلاقِ گله است. زمانی که دیگران قدرت‌شان را به کار می‌برند، در بیشتر مواقع «بالا» می‌مانند؛ اما او «جلو» می‌رود: «خدایا! وقتی تو از رهبریِ مردمات بیرون رفتی...»^۵ این موضوع به چندین تفاوتِ اساسی ارتباط دارد: علتِ وجودیِ قدرتِ او جایی نیست که او هست؛ بلکه هدفِ قدرتِ او در جایی دیگر و زمانی بعدتر است. قدرتی که شکلِ یک مأموریت را دارد. این قدرت، شامل این نمی‌شود که یک بار برای همیشه قانون‌گذاری شود؛ بلکه شامل هدف‌گذاری و انتخابِ لحظه به لحظه‌ی بهترین هدف بر اساس شرایط است. قدرتی که تعیین می‌کند. نهایتاً، چوپان به جای آنکه مردمان را به سوی خواستِ خودش بچرخاند، به آنان مسیری را که خودش می‌رود نشان می‌دهد. به آنان سرمشقی می‌دهد و آنان را نه با قدرتی که سبب لرزیدنِ چیزها می‌شود، که با نیرویی یکتا و به نوعی مرموز هدایت می‌کند. قدرتی که به سوی خود می‌کشد.

۳- پرورش دادن. «همراهِ باشکوهی که در پیشواییِ روحانیِ خداوند، مشارکت می‌کند. از کشور محافظت می‌کند و آن را پرورش می‌دهد. چوپانِ فراوانی.»^۶ چوپان کسی نیست که مالیات بگیرد یا ثروت جمع کند. نقشِ او این است که با دادنِ غذا و آبِ کافی به حیوانات، کاری کند که شکوفا شوند. او کاری می‌کند که زندگیِ فراوان شود. نه به شکلِ دولتی که کشور را غنی می‌سازد، بلکه به معنایِ دقیقی که با مراقبتِ تک به تک تضمین می‌شود: «ای چوپانِ من، به خاطرِ دهانِ نیکومنشِ تو، همه‌ی مردم مشتاقانه به تو نگاه می‌کنند.» او اصلِ پرورش است. سوفسطاییان و همچنین تراسیماخوس به اشتباه باور داشتند که قدرتِ چوپان همچون هر فردِ دیگری، خودکامه است و «شب و روز» فقط دغدغه‌ی استفاده از حیوانات برای منفعتِ خودش را دارد - غذای خوب یا بازارِ سودآور. «آنچه آنان تصور می‌کردند، یک چوپان نبود.» چوپان باید فقط دغدغه‌ی فراهم آوردنِ بهترین شرایطِ ممکن برای گله را داشته باشد. همچنین نفرین بر پادشاهانِ بنی‌اسرائیل که اولین و تنها اندیشه‌شان برای مردمان‌شان نبود: «لعنت بر شما چوپانانِ بنی‌اسرائیل که فقط از خودتان محافظت می‌کنید! آیا چوپانان نباید از گله محافظت کنند؟»^۷ پس رابطه‌ی چوپان با گوسفندان‌اش سه خصوصیت دارد: اول، هدفِ مطلوب او تولیدِ فراوانی است - یا دستکم تولیدِ زندگی یا نجات‌یافتن. دوم، به خاطرِ شکل‌اش به دسته‌ی غیرت، کاربرد یا به شکلی بالقوه به نگرانی

^۴ از کتاب «مذهبِ مصریان» اثر اس. مورنز

^۵ از کتاب «مزامیر» عهد عتیق؛ ۶۸:۸

^۶ از کتاب «شخصیتِ مذهبی پادشاهی آشور-بابل» اثر آر. لابات

^۷ از کتاب «سفر حزقیال»؛ یکی از کتب تنخ؛ ۳۴:۲



و افسوس تعلق دارد. در آخر باید گفت اثر آن این است که به صورت کلی، حالتی را که چوپان از فربهی گله هیچ چیز برای خود نمی‌گیرد و حالتی که چوپان فقط به خودش فکر می‌کند، را تعیین کند. به نظر می‌رسد که «قدرت روی» تبدیل به «توجه کردن به» می‌شود و این اثرات قدرت را توجیه می‌کند و نهایتاً آن را توسعه می‌دهد.

۴- مراقبت کردن. توجه چوپان بر همه گسترده است؛ اما هنر او این است که نگاهی خاص به هر کدام داشته باشد. درحالی که پادشاه فقط به تبعه‌های مطیع‌اش با بی‌تفاوتی همچون دادرسی بر شهروندان برابر، نگاه می‌کند، قدرت پیشوای روحانی تلاش دارد تا فردیت هر کس را در نظر بگیرد. این اول از همه بدین معناست که باید جزئی‌ترین تفاوت‌ها را تا شدیدترین حالت ممکن در نظر گرفت: چوپان انسان‌ها هیچ‌وقت نباید فراموش کند که «میان آن‌ها و همچنین میان کنش‌ها، ناهمگنی‌هایی وجود دارد که هیچ چیز انسانی در کنار آن‌ها در ثبات نخواهد بود.» این همچنین بدین معنا است که برای چوپان جمعیت، قانون به عنوان امری عمومی که بر همه به یک شکل تحمیل می‌شود، مسلماً «بهترین روش برای حکمرانی نیست.» این در نهایت بدین معناست که او فقط قادر است نقش‌اش را زمانی بازی کند که به هر کدام از گوسفندان نزدیک شود؛ او با تخمین زدن سن آن، سرشت آن، نیروی آن، ضعف آن، شخصیت آن و نیازهای آن، می‌بایست «دقیقا آنچه برای آن» - و فقط و فقط برای آن - «مناسب است را تجویز کند.»^۸ این بدون شک یکی از سرشت‌نماترین صفات روش پیشوای روحانی در قدرت است: او مسئول کل گله است، اما باید این مراقبت را به شکلی تغییر دهد که به هر کدام از آنانی که گله را می‌سازند، ارائه شود. قدرت روی جمعیت‌هایی که او آنان را متحد می‌کند و هم‌زمان قدرت تجزیه که آنان را فردی‌سازی می‌کند. فرمول همه و هر کدام، که مدتی طولانی به کار خواهد رفت، را می‌توان «تناقض چوپان» نامید؛ چالشی اساسی که قدرت پیشوای روحانی دائما با آن روبرو است.

۵- نجات‌دادن. وظیفه‌ی نهایی چوپان این است که گله را سالم و سلامت بازگرداند. نجات یافتن در اینجا شامل چهار وظیفه‌ی اساسی می‌شود: * تضمین کند که گله از خطراتی که آن را تهدید می‌کنند، بگریزد و آن را مجبور کند که برای سرپناه به جایی دیگر برود. از این رو باید زمان مناسب خروج را معین کند، حیوانات خوابیده را بیدار کند و در مجموع فراخوان دهد - «من شما را از مردمان دیگر بیرون خواهم آورد و شما را از ممالکی که در آن پراکنده شده‌اید، جمع خواهم کرد.»^۹ * دشمنانی که خودشان را در طول مسیر نشان می‌دهند، دور سازد و آنان را همچون سگان نگهبان در فاصله‌ی دور نگاه دارد. * دفاع کند. بداند که چگونه از مخاطرات راه، خستگی‌ها،

^۸ از کتاب «دولت‌مرد» افلاطون

^۹ از کتاب «سفر حزقیال»؛ ۲۰:۳۴



قحطی، بیماری‌ها پرهیزد؛ زخم‌ها را مداوا کند و ضعیف‌ترین‌ها را حفظ کند. به بیان کوتاه، مراقبت کند. * در آخر اینکه مسیر درست را دوباره کشف کند، مطمئن شود که همه‌ی حیوانات به گله بازگشته‌اند. آنان را جمع کند. چوپان خوب باید جهان را نجات دهد، اما همچنین باید کمترین گوسفندانی که در خطرند را نیز نجات دهد. در همین جاست که تناقض چوپان تبدیل به آزمونی تعیین‌کننده می‌شود. چون مواردی وجود دارد که برای نجات کل گله، باید حیواناتی را که بیماری‌شان خطر آلوده کردن دیگران را دارد، از آن خارج کرد - ضروری است که «میان عناصری که سالم هستند و آنانی که نیستند؛ میان آنانی که نیک‌زاداند و آنانی که نیستند؛ انتخابی صورت بگیرد.» نیاز است تا از اولی مراقبت کرد و دومی را پس فرستاد و فقط «آنچه سالم و آلوده نشده است» را نگاه داشت.^{۱۰} اما موردی متضاد هم وجود دارد و شاید همینجا است که تکینگی قدرت پیشوای روحانی خودش را به روشنی از نقش دادرس یا حاکم ماهر تمیز می‌دهد. دومی همیشه می‌داند که شهر، کشور و امپراتوری باید حفظ شوند، حتی اگر لازم باشد این یا آن فرد به خاطر رستگاری همگان قربانی شوند. باین حال، چوپان آماده است تا زمانی که یک گوسفند تک در خطر است، به گونه‌ای رفتار کند که گویی باقی آنان وجود ندارند. برای چوپان، هر کدام از آنان ذی‌قیمت است؛ ارزش آن، هیچ‌وقت نسبی نیست. موسی زمانی که چوپان شعیب بود، یکی از گوسفندان‌اش را گم کرد. به دنبال آن گشت و آن را نزدیک چشمه‌ای یافت («نمی‌دانستم که تو چون تشنه بودی، رفته‌ای. می‌بایست خسته باشی») او آن گوسفند را روی دوش خود گرفت و بازگرداند و یهوه که این را دید، گفت: «چون تو برای گله‌ی یک انسان، احساس ترحم کردی؛ چوپان گله‌ی من خواهی بود. چوپان بنی‌اسرائیل.» قدرت پیشوای روحانی میان رستگاری همه و رستگاری هر کدام از افراد که هر دو اموری مطلق هستند، الزاماتی ناسازگار تولید می‌کند.

۶- گزارش دادن. نزدیکی قحطی و مرگ، نیاز به محافظت دائمی و دغدغه‌ی رستگاری بر روابط گوسفند و چوپان حکمفرما هستند. آنان اجازه نمی‌دهند که چوپان در چیزهای بدی که برای گوسفندان اتفاق می‌افتد، بی‌گناه باشد. کمترین خطای او - غفلت، طمع، خودخواهی - خطر این را دارد که آنان را به سوی تباهی هدایت کند: «اگر حیوانات فقط یک روز زیادی راه برده شوند، همه خواهند مرد.»^{۱۱} این خطایی است که چوپان فوراً هزینه‌ی آن را خودش خواهد داد؛ چون اگر گله از دست برود، او نیز باخته است. اگر تعداد گله با قحطی کاهش

^{۱۰} از کتاب «قوانین» افلاطون

^{۱۱} از کتاب «پیدایش»؛ ۳۳:۱۳



یابد، او خودش گرسنه خواهد ماند: «چوپانان ابله شده‌اند... در نتیجه موفق نشده‌اند و گله متکثر شده است.»^{۱۲} اما او همچنین باید شکست‌هایش را به کسی که حیوانات‌اش را برای هدایت به او داده، گزارش بدهد. ضد و نقیض بودن قدرت پیشوای روحانی: این قدرت کامل است؛ باید بر همه چیز با جزئیات‌اش نظارت کند. چوپان نسبت به همه‌ی چیزهایی که به گله ارتباط دارد، مسئول است؛ قدرت او در اجرا تقسیم‌ناشدنی است. تنها محدودیت آن و تنها قانون آن، سلامت خود حیوانات است. اما زمانی می‌رسد که چوپان باید همه‌چیز را گزارش دهد. پیشوای روحانی قدرتی است که در صبحگاه متولد می‌شود و در غروب می‌میرد. این قدرت نه تنها به خاطر ابره‌اش، که همچنین به خاطر شکلی که بر اساس آن، نمایندگی این قدرت داده شده و پس داده می‌شود، قدرتی «انتقالی» است. چوپان گله را فقط برای این دریافت می‌کند که آن را بازگرداند. حتی اگر او یک پادشاه هم باشد، فقط به این دلیل تصدی دارد که انتخاب شده است: «تو مرا از میان کوهستان‌ها گرفتی؛ مرا فراخواندی که چوپان انسان‌ها باشم؛ عصای عدالت را به من محول کردی.»^{۱۳} او به خاطر خطاهایش مورد پرسش قرار خواهد گرفت و اگر گله را از دست داده باشد، مجازات خواهد شد. یهوه خواهد پرسید: «پس گله‌ای که به تو محول شده بود، گوسفندانی که مایه‌ی غرور ما بودند، کجایند؟»^{۱۴} وقتی می‌بیند که چوپانان شکست خورده‌اند، به آنان می‌گوید: «چون شما گله‌ی مرا پراکنده کرده‌اید؛ آنان را دور ساخته‌اید و مراقبتی به آنان اعطا نکرده‌اید؛ من به شما به خاطر شری که انجام داده‌اید، مجازات خواهم داد.» قدرت چوپان میان شبکه‌ی بلندی از مسئولیت‌ها گیر افتاده است؛ جایی که خطاها هم به احکام فوری و هم به مجازات‌های تعویق‌افتاده گره خورده‌اند. او مقید به «محاسبه‌ی دائمی» است - شمردن حیوانات تحت مراقبت‌اش و بازگرداندن آنان؛ جمع‌زدن زنده‌ها و مرده‌ها؛ تخمین اشتباهات و موارد غفلت.

می‌دانم که برخلاف هر روشی، بسیاری چیزهای ناهمخوان را با هم مخلوط کرده‌ام: افلاطون و انجیل؛ خدایان مصر و پادشاهان آشور. دلیل آن این است که موضوع در اینجا فقط نشان دادن این است که هنگام سخن گفتن از خدایان، پادشاهان، پیامبران یا حتی دادرسان به عنوان چوپانانی در راس گله‌شان، صرفاً قدرت یا نیکی آنان را با استفاده از استعاره‌ای آشنا جشن نمی‌گیرند؛ بلکه شکلی خاص از کاربرد قدرت را تعیین می‌کنند. یا دستکم می‌توان گفت یک مجموعه‌ی بدون نظام‌مندی اما نه بدون سازگاری را تعیین می‌کنند؛ کارکردهای

^{۱۲} از کتاب «ارمیا»؛ عهد عتیق؛ ۱۰:۲۱

^{۱۳} از دعای آشوربانیپال دوم به ایزدبانو ایشتار

^{۱۴} از کتاب «ارمیا»؛ ۱۳:۲۰



خاصی که با نوع خاصی از قدرت همراه می‌شوند. حتی اگر تصویر چوپان از بافت‌های مذهبی سیاسی که ارزش عمیق‌اش را در آنان یافته است، مجزا شود؛ باز هم منطق خودش را دارد.

- - -

رخدادی دوگانه برای دنیای باستان: مسیحیت اولین دینی بود که خود را به صورت کلیسا سازماندهی کرد. این کلیسا قدرتی را تعریف می‌کند که به عنوان قدرت پیشوای روحانی روی معتقدین - روی هر کدام از آنان - اعمال می‌شود.

شمایل چوپان در مسیحیت راهی برای ارائه دادن جنبه‌ی خاصی از قدرت نیست؛ بلکه برعکس همه‌ی شکل‌های حکومت کلیسایی را پوشش می‌دهد: همه‌ی آن‌ها خود را با این حقیقت توجیه می‌کنند که از طریق سرمشق مسیح چوپان و تحت هدایت او، باید گله‌ی بشری (که شامل کمترین گوسفندان نیز می‌شود) را به سوی مرتع‌های ابدی هدایت کنند. این صرفاً یک استعاره نیست؛ بلکه جایگاه‌دهی به موسسات و دستورالعمل‌هایی را بیان می‌کند که برای تنظیم «رفتار» انسان‌ها در جامعه طراحی شده‌اند. این واژه را باید به معنای واقعی کلمه ادراک کرد: روشی برای هدایت کردن؛ روشی برای آنان که رفتاری درست داشته باشند. مسیحیت و کلیسا قدرتی عمومی بنا ساختند که قادر بود «رفتار انسان‌ها را هدایت کند»: قدرتی بسیار متفاوت از آنی که دنیای باستان می‌شناخت؛ چه قدرت شهریار روی امپراتوری باشد؛ چه قدرت دادرسی روی شهر؛ پدر روی «خانواده»؛ مالک روی مشتریان‌اش؛ ارباب روی خدمتکاران یا بردگان‌اش؛ مدیر مدرسه روی شاگردان‌اش. اینکه مسیحیت قادر بود به سرعت خودش را به ساختار رومی‌ها وارد کند، احتمالاً بخشی از آن بدین دلیل بود که این دستورالعمل‌های قدرت را همراه خود آورد: به اندازه‌ی کافی تازه و به اندازه‌ی کافی خاص بود که فوراً با آن‌هایی که پیش‌تر وجود داشتند، ناسازگار نشود و به اندازه‌ی کافی موثر بود که به دسته‌ی کاملی از نیازهای تازه ظهور کرده، پاسخ دهد. قدرت پیشوای روحانی تبدیل به تاسیساتی شد که هم‌زمان هم همگانی بود (اصولاً به همه‌ی اعضای جامعه مربوط می‌شد)، هم تخصصی (چون اهداف و روش‌هایی خاص داشت) و هم نسبتاً خودمختار (با اینکه با تاسیسات دیگر مرتبط بود و در آنان مداخله یا از آنان حمایت دریافت می‌کرد).

در اینجا مسئله به‌هیچ‌وجه این نیست که این فرایند تاسیساتی را خلاصه کنیم. خواست من فقط این است که به برخی اصلاحاتی اشاره کنم که مسیحیت به مضمون قدیمی‌تر پیشوای روحانی وارد کرد: مضامینی که اجازه می‌دهند اهمیت نسبت داده شده به اعترافات تنانگی، ادراک شود. یعنی مضامینی که تمایل دارند از طریق نمایش



حقیقتِ فردیِ انسان‌ها، پیشواییِ روحانی را به حکومتِ انسان‌ها تبدیل کنند. آن‌ها دو جنبه‌ی اصلی دارند که مسیحیتِ اولیه‌ی لاتین آنان را روشن می‌سازد.

- - -

۱- اولین جنبه مربوط به سرشت و شکلِ گره‌ای می‌شود که چوپان را به کلِ گله و به هر کدام از گوسفندان مرتبط می‌سازد.

(الف) چوپان در مضمونِ باستانیِ پیشوایِ روحانی، به تعصبِ گله‌اش، توجهِ خود، مراقبت و شب‌زنده‌داریِ خود و وقف‌شدنِ خود را مدیون است. این رابطه‌ی از نوع صدقه است که برای نجاتِ گله ضروری است. در مسیحیت، خودِ زندگیِ چوپان باید بتواند به گله و برای گله ارائه شود: او علیه گرگ‌ها از گله دفاع می‌کند؛ هستیِ خود را برای آن می‌دهد و به خاطر ایثارِ اوست که گوسفندان می‌توانند به زندگیِ ابدی دسترسی داشته باشند. در مدلِ مسیحی، مرگِ چوپان، دستکم مرگِ او در این جهان، شرطی ضروری برای رستگاریِ گله است. رابطه‌ای از نوع قربانی وجود دارد که در آن، چوپان به ازای هر یک از افرادِ گله مبادله می‌شود و با این عملی که دیگران را نجات می‌دهد، شایستگیِ خود را بدست می‌آورد.

(ب) قبل از مسیحیت، دوسویگیِ میان چوپان و گله از اصلِ علیتِ کلی پیروی می‌کرد: فربهیِ گله، ثروتِ چوپان؛ شرایطِ بدِ حیوانات، فقرِ ارباب. در شکلِ مسیحیِ پیشوایِ روحانی، دوسویگیِ نه به علیت که به هویتِ مربوط است و علاوه بر این، به صورت نقطه‌به‌نقطه بنا می‌شود. هر رنجی که هر گوسفندی دارد توسط چوپان احساس می‌شود؛ در عوض پیشرفتِ آن، بهبودیِ خودِ چوپان است. همدردیِ چوپان، هویتی بلاواسطه است. او در «اعماقِ قلبِ خودش، ضعفِ ارواحِ ضعیف» را حس می‌کند. او «پیشرفتِ برادران‌اش را به عنوانِ پیشرفتِ خودش» در نظر می‌گیرد و از آنان لذت می‌برد.

(پ) چوپانِ مسیحی فقط نیاز ندارد که حسابِ هر حیوان را داشته باشد؛ بلکه باید هر خطا، هر سقوط و هر قدمی رو به عقب را نیز بداند. اگر چوپان قادر نباشد با آموزه‌هایش، مراقبت‌اش، سخت‌گیری‌اش یا نیکوکاری‌اش از گناهانِ گوسفندان جلوگیری کند، در روز سرنوشت، برای آن گناهان ملامت خواهد شد. حتی آنانی که انکار کردند؛ حتی آنانی که سقوط کردند نیز می‌توانند استدلال کنند که حمایت نشدن، تشویق نشدن، با آموزش از آنان حمایت نشد یا مشورتی برای نجاتِ آنان داده نشد.

(ت) گناهِ چوپان در مرکزِ رابطه‌ای است که با گله حفظ می‌کند: خطاهای خودِ منجر به قدم‌های اشتباهِ گوسفندان خواهد شد (جدی‌تر از قبل می‌شود) و گناهانِ گله مجرمیتِ او را افزایش خواهند داد. نتیجتاً برای



چوپان بسیار اهمیت دارد که تا جای ممکن پاک و بی نقص باشد: «کسی که منصبش این است که لکه‌های آلودگی را در قلب‌های دیگران پاک کند، نباید خودش با هیچ نوع ناپاکی آلوده شود».^{۱۵} مسائل دیگری هم مهم هستند؛ اینکه چوپان به درون گناه غرور سقوط نکند؛ نسبت به گناهان خودش نابینا نشود؛ هیچ نوع برتری به خودش نسبت ندهد و حتی همیشه نقص‌های خودش را در ذهن داشته باشد. او خادم همه است؛ گناهکاری است در میان دیگران، حتی بیشتر از دیگران؛ چون او باید در گناهان گله، ضعف‌های خودش را ببیند.

ث) این‌ها بدین معنی است که چوپان نباید به خاطر اینکه برای چنین کاری تعیین شده است، غروری داشته باشد و هیچ دلیلی هم برای اعمال تصرف نداشته باشد. او باید همچون سرمشق قدیس گریگوری، زمانی که خودش را مسئول هدایت ارواح می‌بیند، به خود بلرزد. اگر می‌خواهد «غرور، افکار تحریک‌کننده، ناشایست و شریر» را دفع کند، باید این هراس را از دست ندهد. البته این نیز گناه خواهد بود که از این وظیفه روی گرداند و گوسفندان را بدون چوپان رها کند.

اقتصادی مختص گناه و رستگاری، سرایت و تکثیر تخطی‌ها، تبادل ایثارها و مراقبت نسبت به خود که هیچ‌گاه نباید از تنهایی برای دیگران جدا شود، ارتباطاتی میان پیشوای روحانی و گله‌اش می‌سازد که بسیار پرتعدادتر، پیچیده‌تر و محکم‌تر از آنانی است که در مضمون باستانی چوپان وجود داشتند. مهم‌تر از همه، فردیت ارتباط نقشی اساسی بازی می‌کند: این به خاطر ارتباط مستقیمی است که میان هر عمل هر کدام از معتقدان و شایستگی پیشوا بنا شده است و همچنین به خاطر مسئله‌سازی خود پیشوا است که به خاطر حقی خنثی یا تاسیساتی تبدیل به «چوپان خوب» نشده است؛ بلکه همچون هر کدام از افراد دیگر در گله یک گناهکار است که هر کدام از گوسفندان باید از خطاهای او بترسند.

- - -

۲- مسیحیت از پیشوای دینی شکلی از دانش می‌خواهد که ورای مهارت یا تجربه‌ای است که سنت به چوپانان انسان‌ها نسبت می‌داده است. کلیسا در قلب فعالیت کشیشانه، قاعده‌ای از حقیقت یا می‌توان گفت یک سری قاعده درج کرد.

قاعده‌ی تعلیم سخت‌گیرانه. اگر چوپان بخواهد خودش حقیقت را بداند و بی‌چون‌وچرا به آن بچسبد، گله را به تباهی خواهد کشاند: «وقتی کشیشان که اولین هدایتگران هستند، نورهای علم را گم کنند؛ کسانی که از آنان پیروی می‌کنند، کمرشان زیر بار گناهی که به آنان فشار می‌آورد، خم خواهد شد.» او باید همواره مطمئن باشد

^{۱۵} از کتاب «مراقبت پیشوای روحانی» از گریگوری بزرگ



که اعضای اجتماع به حقیقت متصل می‌مانند؛ چون این حقیقت است که آنان را متحد می‌سازد. خطا آنان را جدا می‌کند و از راه پراکنده می‌سازد تا اینکه نهایتاً ضروری خواهد شد که آنان را بیرون اندازند. این وظیفه‌ی پیشوا است که «گوسفندِ بعبع‌کنِ منحرف‌شده را که ارتدادِ فرقه‌ها آن را جدا می‌کنند» بازگرداند.

قاعده‌ی آموزش. پیشوا که چوپانِ حقیقت است، برای همه غذایی معنوی به شکل دکترینِ صحیح فراهم می‌کند. قدیس آمبروس درست در ابتدای متن «مناصبِ کشیشان» می‌گوید: «وظیفه‌ی آموزش به کشیش نزدیک است.» اما این راهنمایی از درسی ساده پیچیده‌تر است. اول به این دلیل که پیشوا که دانش او هیچ‌وقت به شکلی آماده در دسترس نیست، باید آموزش دادن بیاموزد: حقیقت در تعصب و نیکوکاریِ سخنرانی‌اش، برای او برملا می‌شود. بدین ترتیب اینجا صرفاً موضوع انتقال دادنِ دکترین مطرح نیست: آنچه او آموزش می‌دهد، باید در زندگی او، رفتار او و فضیلت او نمایش یابد؛ چهره‌ی زنده‌ی حقیقتی که موعظه می‌کند. در آخر باید گفت او نمی‌تواند به همه به یک روش آموزش دهد: اذهانِ شنوندگان مثل سیم‌های ستور هستند که متفاوت از هم نواخته می‌شوند: نمی‌توان آنان را به یک روش نواخت؛ اغلب برخی دستورالعمل‌ها برای عده‌ی مفید و برای عده‌ی دیگر مضر است: نمی‌توان مردان را مثل زنان؛ ثروتمندان را مثل فقیران؛ سرزندگان را مثل غمگینان آموزش داد.

قاعده‌ی دانش افراد. کسی که اجتماع را هدایت می‌کند، باید هر یک از اشخاص را بشناسد و نتیجتاً هر کدام از آنان می‌بایست قادر باشد به او اعتماد کند: افرادِ ضعیف زمانی که وسوسه‌ای دارند، باید «همچون فرزندان در آغوشِ مادر»، در آغوشِ پیشوا به دنبال پناهگاه بگردند. اما پیشوا باید آنچه آنان پنهان می‌کنند یا حتی از خود پنهان می‌کنند را حتی با وجودِ مقاومت‌شان، کشف کند. بر اساس سخن حزقیل، باید دیوارها را کند و درهای پنهان را باز نمود. یعنی «رفتارِ بیرونیِ گناهکاران را بسنجد تا نتیجتاً کشف کند که آنان چه چیزِ مجرمانه یا مکروه را در قلب‌شان پنهان می‌کنند.» استخراجِ حقیقتی که به شکلی داوطلبانه یا غیرارادی پنهان است، بخشی از رابطه‌ی چوپان با گله‌اش است.

قاعده‌ی احتیاط. هر چقدر هم که چوپان با چیزهای آسمانی پیوند داشته باشد، باز هم نباید نسبت به واقعیات، نادان یا غافل باشد: او باید «وقتی که موضوع گفتن یا انجام دادن چیزی مطرح است، به سنجیدن همه‌ی چیزها تن دهد؛ به ساختِ شناختی درست و دقیق از نیکی و شر؛ به دانستنِ زمان‌ها، مکان‌ها، رفتارها و اشخاص.» باید دقت کند که سخنان‌اش را «بدون آمادگی» بیان نکند؛ زیادی ساده‌گیر یا زیادی سخت‌گیر نباشد؛ مراقب باشد که هنگام مجازات همچون هیزم‌شکنانِ خام‌دستی نباشد که تبر را به بالای سر خود می‌برند و به دوستانِ خود می‌زنند.» پیشوا بدون آنکه وفاداری‌اش را نسبت به دکترینِ خالص از دست بدهد؛ بدون آنکه «خودش را از



مکاشفه‌ی والاترین چیزها جدا کند؛ باید «نیازهای همسایه» را نیز فراموش نکند و باید «در برابر ضرورت‌های مادی برادران‌اش سر فرود آورد.»

از این رو پیشوا پیوندی برای شکل‌گیری و انتقالِ حقیقت است. فوت و فنِ چوپانی - آشنائیت با چیزها؛ ترکیبِ آینده‌نگری و مراقبت - در کلیسای مسیحی با مقررات و روش‌ها، دقیق‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. این پیچیده‌تر شدن به این دلیل است که در رابطه‌ی چوپان و گوسفندان، به خاطر شکلِ دوگانه‌ی پیروی کردن (که فرد باید آن را بداند و گسترش دهد) و همچنین به خاطر اسرارِ فردی که باید برملا شوند (حتی اگر به معنای مجازات یا اصلاح باشد)، حقیقت در اینجا تبدیل به عملگری تعیین‌کننده شده است. در هر صورت باید با آن رودررو شد.